



مشهورترین داستان‌های کارآگاهی جهان

ماجراها، معماها
پرونده‌ها و داستان‌های

شرلوک هلمز



۳۶ جلد در ۴ مجموعه

نوشته‌ی آرتور کانن دوویل • ترجمه‌ی سید حبیب‌الله لزگی



مشهورترین داستان‌های کارآگاهی جهان

ماجراهای

شرلوک هلمز

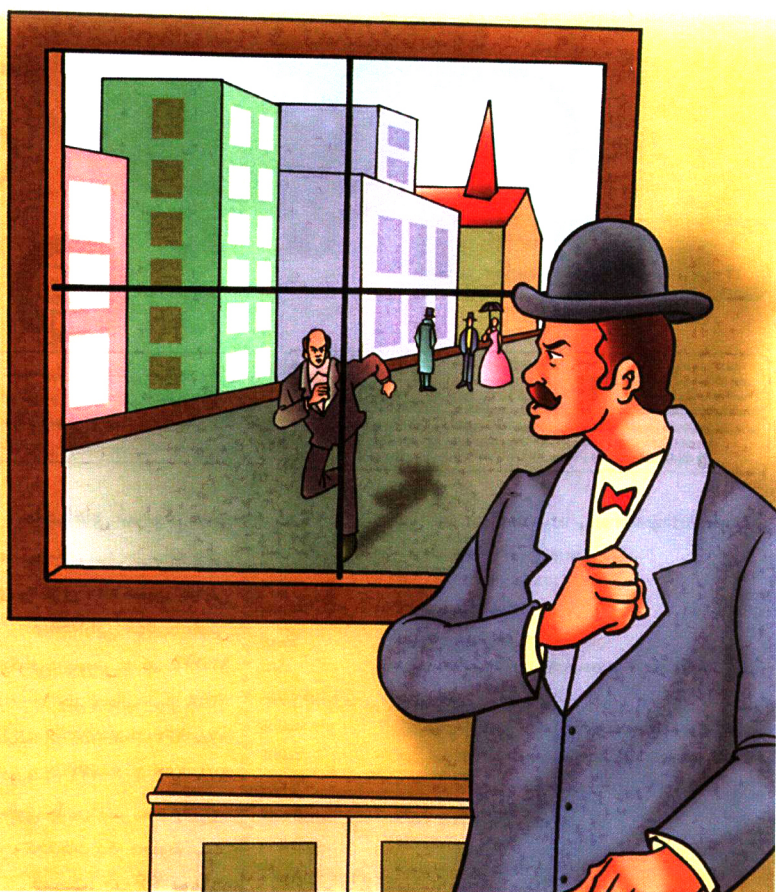


چاپ سوم

مجموعه‌ی اول • جلد‌های ۱ تا ۹

نوشته‌ی آرتور کانن دوویل • ترجمه‌ی سید حبیب‌الله لزگی

یک روز صبح که دکتر واتسون از پنجره به بیرون نگاه می‌کرد مردی را دید که در حیابان می‌دوید. مرد چند بار می‌ایستاد بعد بالا می‌پرید و دوباره به دویدن ادامه می‌داد. به نظر می‌رسید دیوانه است. دکتر واتسون دوست عزیزش شرلوک هلمر را صدا زد و به آن مرد اشاره کرد. هلمر نگاهی کرد و بعد از مدتی گفت «فکر کنم آن مرد برای دیدن ما می‌آید». دکتر واتسون پرسید «چی؟ آن مرد دیوانه؟» کمی بعد، مرد از پله‌های حلوی در بالا آمد و رنگ را به صدا درآورد. پیشخدمت در را باز کرد. مرد با عجله وارد خانه شد و کتش را درآورد. روی یک صندلی نشست و نگران به هلمر و دکتر واتسون نگاه کرد.





مشهورترین داستان‌های کارآگاهی جهان

معماهای شرلوک هلمز

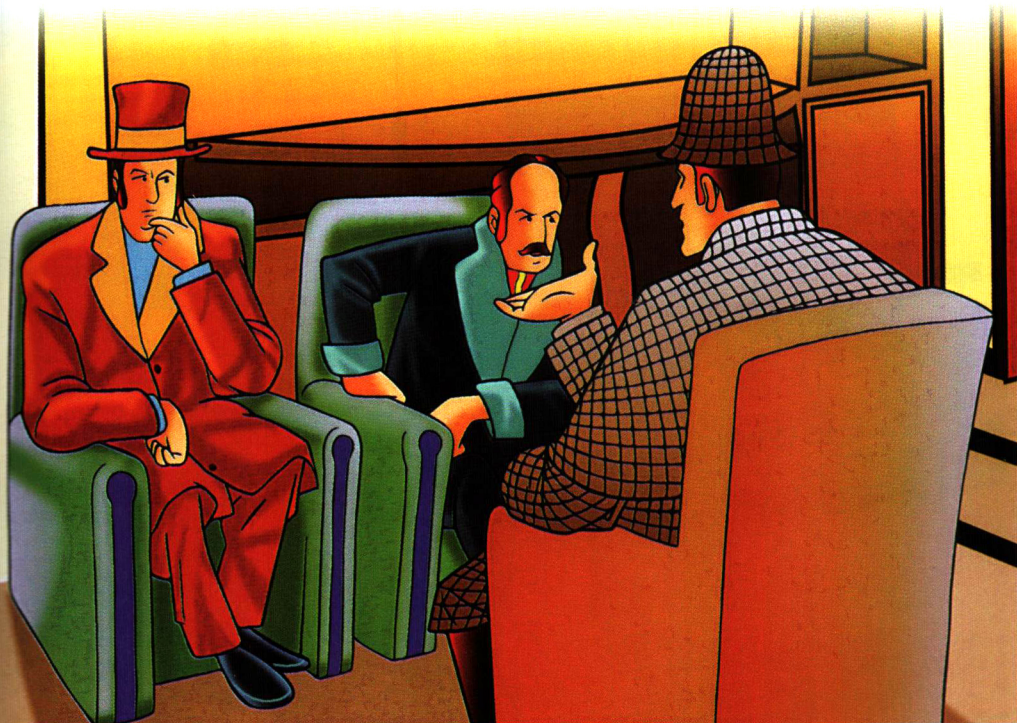


چاپ دوم

مجموعه‌ی دوم • جلد‌های ۱۰ تا ۱۸

نوشته‌ی آرتور کانن دوویل • ترجمه‌ی سید حبیب‌الله لزگی

هلمر پرسید «موضوع نامه چه بود؟» آن دو مرد نگاهی به هم انداختند و بحسب وریز گفت «ما نمی‌توانیم موضوع نامه را به شما بگوییم نامه فوق محرمانه است!» هلمز ار حایش بلند شد، تعطیمی کرد و گفت «پس در این صورت پرونده را قبول نمی‌کنم!» بحسب وریز که از شنیدن حرف هلمز به شدت عصبانی شده بود ولی سعی می‌کرد خودش را کنترل کند، گفت «ما اصلاً فکر نمی‌کردیم شما چنین تصمیمی بگیرید. این نامه را یک دیپلمات خارجی درباره‌ی رشد و توسعه‌ی فعالیت‌های استعماری در کشورش نوشته است اگر چنین نامه‌ای منتشر شود، ممکن است حگ حانمان سوری آغار شود و کشورهای بزرگ هم به ناچار وارد حگ شوند» هلمز لحنی رد، اسمی روی کاعد نوشت و آن را به بحسب وریز داد بحسب وریز اسم را خواند و گفت «حدس شما در مورد بویسده‌ی نامه درست است!» هلمز پرسید «چه کسانی از افشای این نامه سود می‌برند؟» بحسب وریز گفت «تمام کشورهای اروپایی دو دسته شده‌اند و انگلستان سعی می‌کند بین آن‌ها توارن ایجاد کند»





مشهورترین داستان‌های کارآگاهی جهان

پرونده‌های

شرلوک هلمز

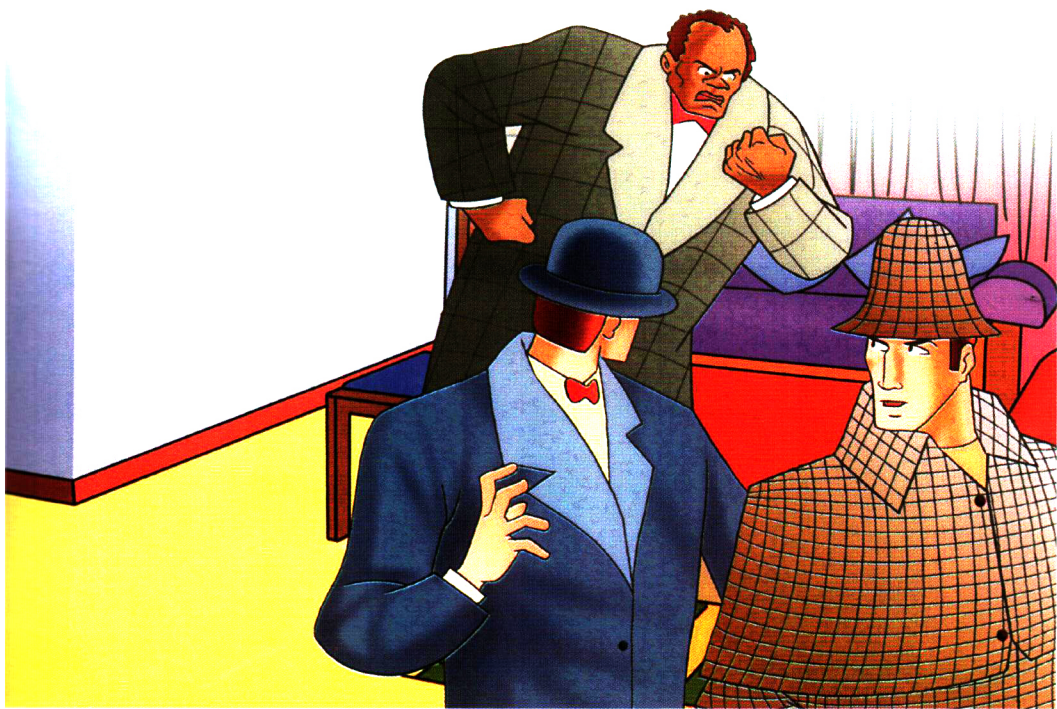


چاپ دوم

مجموعه‌ی سوم • جلد‌های ۱۹ تا ۲۷

نوشته‌ی آرتور کانن دوویل • ترجمه‌ی سید حبیب‌الله لزگی

شرلوک هلمر و دکتر واتسون کنار آتش شسته بودند و از گذشته‌ها صحبت می‌کردند. حالا که دکتر واتسون اردواج کرده بود، دیگر با هلمر زندگی نمی‌کرد اما اگر هلمر پرونده‌ی جدیدی داشت، دکتر واتسون هم او را همراهی می‌کرد. هنوز صحبت‌های آن‌ها تمام نشده بود که ناگهان در بار شد و مرد قوی‌هیكل سیاه‌پوستی وارد شد. کت خاکستری چهارخانه پوشیده بود و کروات روشی دور گردش بسته بود. صورت پهن و دماغ کوفته‌ای داشت. ناداد و فریاد گفت «کدام یک از شما شرلوک هلمر است؟» هلمر پیش‌پیش را بالا برد. مرد سیاه‌پوست فریاد زد «پس تویی. باید احتیاط کنم که نباید در کار مردم دحالت کنی! دوست من در هاروار دست تو شاکی است.» هلمر که مثل خیار حوسرد بود، گفت «حیلی عصبانی نه نظر می‌رسی نه من بگو، آیا تو استیو دیکسی بیستی؟ همان بوکس‌بار مشهور؟» مرد مودبانه لحنی زد و گفت «پس تو هم اسم مرا شنیده‌ای، آقای هلمر پایت را از این قصیه بیرون بکش وگرنه هر چه دیدی از چشم خودت دیدی!»





مشهورترین داستان‌های کارآگاهی جهان

داستان‌های

شرلوک هلمز



جواب دوم

مجموعه‌ی چهارم • جلد‌های ۲۸ تا ۳۶

نوشته‌ی آرتور کانن دوویل • ترجمه‌ی سید حبیب‌الله لزکی

هلمر: این حمه به آن مرد خوش آمد گفت «عصر به خیر دکتر. می بینم چند دقیقه ای معصرتان شده است. دکتر پرسید «ار کحا می داید که فقط چند دقیقه منتظر شده ام؟» هلمر گفت: مقدار کمی از شمع سوخته است!» همه نشستند و دکتر شروع به صحت کرد. اسم من پرسی ترولیون است در خانه ی شماره ی ۴۰۳ حیاناں بروک زندگی می کنم. دکتر واتسون حرف او را قطع کرد و گفت «شما نویسنده ی مقاله ای در مورد صدمه به اعصاب هستیید!» دکتر پرسی از شنیدن این حرف خیلی خوشحال شد و گفت «شما هم دکترید؟» دکتر واتسون گفت «من دکتر نارشسته ی ارتش هستم» دکتر پرسی گفت «می دانم که وقت شما گران بهاست، آقای هلمر برای همین می خواهم هرچه رودتر به شما بگویم، برای چه به این جا آمده ام من در دانشگاه لندن تحصیل کردم دانشجوی ممتازی بودم همه ی استادانم می گفتند آینده ی درحشانی را پیش رو دارم کاری هم در بیمارستان کیگر کالج گرفته بودم که کمک ریادی به احام تحقیقاتم بود.»

